

# جلوه‌های هنری در سوره یوسف(ع)

شهاب کاظمی  
کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث

## چکیده:

داستان یوسف(ع) در قرآن از داستان‌های مهم هنری قرآن، محسوب می‌شود. واقعی بودن داستان، شخصیت‌پردازی ویژه در این داستان و مخصوصاً تبیین شخصیت یوسف(ع) بخش عمده مقاله را به خود اختصاص داده است.

در این مقاله، اهم نکات داستان مطرح و مورد تحلیل هنری قرار گرفته شده و در نهایت، نتیجه گرفته شده که سوره یوسف، مبین شخصیت یوسف(ع) به عنوان الگو در یکی از مهم‌ترین الگوهای خاطره‌آمیز بشر، یعنی غرایز جنسی می‌باشد.

**کلید واژه‌ها:** قرآن، تفسیر، تحلیل قصص، یوسف.

## مقدمه

سوره‌ای که بیان شورانگیزترین صحنه‌های داستان را با تمام فراز و نشیب‌های آن به خود اختصاص داده، سوره یوسف است. این مطلب در نوع خود، بیانگر اهمیت و مفاهیم بزرگی است که در قالب بیان یک داستان، در سوره مورد بحث، نهفته است. اهمیت داستان از آن جا نشأت می‌گیرد که رخدادها و وقایع آن در عین حال که عبرت‌آموز است، هیجان‌انگیز و دلنشین می‌باشد. هیجان‌انگیز بودن داستان از آن جا ناشی می‌شود که به یکی از مهم‌ترین غرایز بشری، یعنی، غریزه جنسی پرداخته و در نهایت به ارایه راه کارهای مبارزه با این پدیده و کنترل آن، می‌پردازد. در فراز دیگری از داستان که به مبحث «حسد» و اثرات سوء آن در حیات بشری پرداخته است، با

ژرف‌نگری خاصی به انگیزه قدرت‌طلبی و برتری‌جویی که از شاخصه‌های روحی انسان است و با دیده هنری نگریسته و نمادهای هر کدام از شاخص‌ها را با نهایت بلاغت و گویایی به تصویر کشیده است.

در برخی موارد که بوی پرده دری اخلاقی استشمام می‌شود، با هنرنمایی به طور سرریسته، صحنه را به تصویر می‌کشد، مذموم بودن واقعه را با اشاره و کنایه، پشت سر می‌نهد.

ایفاگران داستان، شخصیت‌هایی هستند که به طور کلی به دو دسته، تقسیم می‌شوند. اولین شخصیت اصلی داستان که تمام وقایع حول محور ایشان می‌چرخد، کسی غیر از یوسف بن یعقوب (ع) نیست و شخصیت‌پردازان فرعی که هر کدام به ترتیب و در جای خود به ایفای نقش پرداخته و به نوبه خود، حقایقی که در مضامین آیات این سوره نهفته است، به تصویر می‌کشند. اولین شخصیت فرعی داستان، یعقوب (ع) است که به عنوان مظهر درد و رنج و انتظار، معرفی می‌شود. شخصیت‌های دوم واقعه، برادران یوسف می‌باشند. پس از آنان، در بخشی از صحنه، برادر کوچک یوسف به نام «بنیامین» پا به صحنه می‌گذارد و آخرین حلقه آشنایی فرزندان یعقوب با یوسف را پس از طی سالیان دراز، تشکیل می‌دهد. از جمله نقش آفرینان داستان، همسر عزیز و زنان در باریان می‌باشند که صحنه‌ای عاشقانه در این تراژدی، تجسم می‌کنند که قرآن با ذکر وقایع آنها، بزرگترین درس عبرت و پند را به بانوان و دوشیزگان، القا می‌کند. آخرین پردازندگان واقعه و داستان یوسف زندانیان و هم‌بندان یوسف هستند که در تبیین لیاقت علمی و حسن خلق و مدیریت ایشان به ایفای نقش، می‌پردازند. اما در بین تمام این افراد، شخصیت یوسف در ادب فارسی - مثل بارز حسن و جمال مردان است و شعرهای فراوان، متضمن این مضمون در دیوان‌های شاعران فارسی زبان، به شمار می‌رود.<sup>۱</sup>

این داستان، یک داستان تخیلی نیست، بلکه تمام صحنه‌های آن با زیباترین وجه و هنرمندی ویژه که از جنبه‌های بلاغی قرآن به شمار می‌رود به معرفی اسوه‌های عفت و پاکدامنی و خویشتنداری و صبر و استقامت پرداخته است.<sup>۲</sup>

در این قصه، چهل عبرت است که مجموع آن در هیچ قصه‌ای وجود ندارد. برای این وجوه است که خدای عزوجل، این قصه را «احسن القصص» می‌خواند.<sup>۳</sup>

### نقش رویا در داستان یوسف (ع)

اصولاً، عنصر رویا از عناصر اساسی و مهمی است که در داستان‌های بشری نقش مهمی را ایفا می‌کند. همان طور که در صدر سوره، آمده است، این واقعه با یک رویا آغاز می‌شود. از آنجا که رویا در نوع خود بر دو قسم، تقسیم می‌گردد، رویایی که در داستان یوسف (ع) کاربرد خاصی را به خود اختصاص داده است، از نوع «رویای صادقه» است. لذا، تمام حوادثی که در عالم رویا نمود پیدا می‌کند، در عالم بیداری به منصفه ظهور می‌رسد و تمام صحنه‌های آن در آینده‌ای نه چندان دور، شهود می‌یابد. اولین رویایی که در داستان با به صحنه می‌گذارد، رویایی است که یوسف (ع) در سنین طفولیت، مشاهده می‌کند و در حقیقت، می‌توان اذعان کرد، شالوده و اساس تراژدی بر این خواب نهاده شده است، رویای دیگری که پس از چند واقعه، روی می‌دهد، رویایی است که هم زندانیان یوسف مشاهده می‌کنند و با تدبیر و تعبیر زیبایی یوسف، رموز آن بیان می‌گردد. رویای سوم آن است که پادشاه مصر را در بهت و حیرت شگفت‌انگیزی فرو می‌برد و در پایان، تعبیر یوسف از آن رویا، باعث می‌شود؛ مردم سرزمین مصر که در برابر آینده‌ای ابهام‌انگیز، قرار گرفته‌اند با اعمال مدیریت ویژه از گرفتاری، نجات یابند.

### عناصر دخیل در داستان

اما عناصری که در این داستان وجود دارد عبارتند از: عنصر محبت پدری نسبت به فرزند که در اشکال گوناگون جلوه گر است. عنصر حسد در میان برادرانی که از یک مادر نبودند در طی این داستان جلب توجه می‌نماید. عنصر تفاوت که در بازتاب‌ها و عکس‌العمل‌های برادران یوسف (ع) در برابر غیرت و حسدی که در دل داشتند، ضمن این داستان، چهره می‌گشاید. عنصر مکر و حيله که در ابعاد مختلف و در لابلای داستان، جلب نظر می‌کند. عنصر پشیمانی در اشکال مختلف و عنصر عفو و گذشت در زمان مقتضی و در نهایت عنصر شادمانی که از رهگذر تجمع و به هم رسیدن اعضای خاندان یعقوب (ع) تحقق می‌یابد.

این عناصر که در نوع خود، شاکله داستان بر آن استوار است، بیانگر اهمیت هنری داستان از لحاظ زیبایی ساختار و خطوط هنری آن، می‌باشد که در جای خود به طور مشروح به بیان مباحث آن خواهیم پرداخت. برای این که، ویژگی‌های بارز داستان را از جهت ساختار هنری ترسیم نماییم،

بهتر است وقایع، شخصیت‌ها و صحنه‌پردازی‌هایی که در طی این واقعه، هریک، به بیان حقایقی می‌پردازند به طور جداگانه، مورد توجه و دقت قرار دهیم.

### ساختار شخصیت‌های داستان

همان‌طور که بیان شده، داستان با رویایی که شخصیت اصلی، آن را در عالم خواب می‌بیند، آغاز می‌شود. یوسف، که هنوز دوران خردسالی خود را سپری می‌کند، خطاب به پدرش می‌گوید: ای پدر! من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. دیدم [آنها] برای من سجده می‌کنند.<sup>۴</sup> مشاهده می‌کنیم که حضرت یعقوب (ع) در پی بیان این مطالب از ناحیه فرزندش، به او سفارش می‌کند که رویای خود را برای برادرانش بازگو نکند. این بیان قطعی یعقوب (ع) به فرزندش، حاکی از آن است که آینده‌نگری وی ناشی از غیب خداوند است که آن را بیان نموده، لذا بدون هیچ احتمالی، آینده یوسف را پیش‌بینی می‌کند.

در این لحظه، مشاهده می‌شود که یوسف از تعبیر خواب خود، توسط پدرش به وجد می‌آید. اما گویا احساس می‌کند مرارتی در اعماق وجود یعقوب نهفته است و شدت بیم او در هنگام پاسخ دادن به یوسف و توصیه پدرانه او، بازگوکننده وقایع تلخی است که در کمین یوسف نشسته است.<sup>۵</sup>

لذا، خواننده‌ی قصه در آغاز سوره به راحتی متوجه شداید و مصایبی است که در آینده‌ای نه‌چندان دور از انتظار فرزند دل‌بند یعقوب، به کمین نشسته است که این مصایب در جای خود، شکیبایی می‌طلبد. روی همین اصل، می‌بینیم شکیبایی در برابر حوادث ناگوار از میزبان بارز شخصیت یوسف (ع) است که در صورت به کار نیستن آن، می‌توان گفت در همان آغاز، روح لطیف او را از پای در می‌آورد. گرچه مصایب یوسف و یعقوب در نوع خود کم‌نظیر است، اما دارای وجوه افتراق بسیار می‌باشد. مشکلات یعقوب به انگیزه عاطفی پدرانه بود، اما مشکلات یوسف (ع) دارای عللی بود که تعدد آن علل در احیا و به فعلیت درآوردن توانایی‌های نهفته در شخصیت یوسف نقش موثری دارد.

یکی از مشکلات عمده یوسف (ع)، برادران خود او بودند. آن‌ها با موجه جلوه دادن چهره کریه خود در برابر پدر، به اغفال او پرداختند و با گمراه خواندن پدر، حسادت خود را نسبت به برادر

کوچک خود، ابراز کردند. گمراه خواندن پدر از طرف اولین نسل بنی اسرائیل و طعن بر پدر که از انبیای معصوم الهی بود، تهمتی بود که پرداخته ذهن بنی اسرائیل می‌باشد.<sup>۶</sup> البته منظور فرزندان یعقوب از گمراهی پدر، گمراهی دینی و مذهبی نبوده، چرا که آیات آینده، نشان می‌دهد که آن‌ها به بزرگی و نبوت پدر، اعتقاد داشتند. تنها در زمینه طرز معاشرت به او، ایراد می‌گرفتند.<sup>۷</sup> یوسف در سفری که از قبل توسط برادرانش، طراحی شده بود، شرکت می‌کند اما مسافتی طی نکرده که مشاهده می‌کند، نزدیکترین عزیزانش به صورت دشمنی زشت، نمود پیدا می‌کنند.

او به درستی می‌یابد که آنان علاوه بر ضرب و شتم، کمر به قتل او بسته‌اند و این صحنه، یکی از دلخراش‌ترین و غم‌انگیزترین صحنه‌هایی است که در همان سپیده صبح و هنگام خروج از کاشانه، یوسف را دربرمی‌گیرد.

بدون شک، این چنین منظره‌ای، وحشت آور، ترسناک و ویرانگر است. اما، آن چه این منظره را وحشتناک‌تر می‌سازد، رفتار برادران یوسف به هنگام افکندن او در چاه است. این صحنه آن چنان وحشتناک بود که احساسات یوسف (ع) را جریحه دار کرده و لابه‌لای او، چنان بود که دل سنگ را می‌شکافت.<sup>۸</sup>

همان گونه که قرآن، پیوسته به بیان کلی حقایق می‌پردازد، در این فراز از داستان هم، به ترسیم جزئیات واقعه نمی‌پردازد. اما این گونه استنباط می‌شود که پس از آن که یوسف در چاه افتاد، گویا ترنم دل‌انگیز و خوشایندی که از الهام خداوند سرچشمه می‌گیرد، وجودش را احاطه می‌کند و لحظاتی با پروردگار خود به نجوا می‌پردازد. اما این لحظات شورانگیز، دیری نمی‌پاید که تاریکی شب بر فضای چاه و سرزمین کنعان سایه می‌افکند و این ظلمت و وحشتناک و سکوت ناگوار، روح لطیف و کودکانه یوسف را در اضطراب و نگرانی عمیقی فرو می‌برد. روی همین اصل، سختی‌ها، یکی پس از دیگری برای یوسف (ع) بروز پیدا می‌کند و شخصیت اول داستان، خود را برای آینده‌ای که در عالم رویا مشاهده کرده و اکنون در هاله‌ای از ابهام، فرو رفته است، آماده می‌کند.

یکی دیگر از صحنه‌های رنج‌آوری که یوسف را در حیرت فرو برده است، زمانی است که کاروانیانی که او را از چاه بیرون آورده‌اند، وی را در سرزمین مصر به معرض فروش می‌گذارند. کرامت، اصالت و نجابت از مشخصه‌های بارز شخصیت یوسف است. این عوامل در جای خود،

کاروانیان را متعجب می‌سازد. لذا کاروانیان با حیرت به او می‌نگریستند و آثار بردگان را در شخصیت او مشاهده نمی‌کردند و از بیم آنکه مبادا در اثر بردگی او، دچار ناراحتی شوند، نسبت به او چندان تمایلی ابراز نکردند و او را به قیمت کمتر از قیمت حقیقی، فروختند.<sup>۹</sup>

می‌توان گفت، بزرگترین ضربه روحی و روانی بر یوسف پس از فروش او در مصر، بر وی وارد شد. اما جوانمردی و گذشت یکی از خصایل برجسته یوسف است که با یاری آن، به راحتی در برابر این حوادث، استقامت می‌ورزد. بنابراین یکی از نتایجی که از این صحنه به دست می‌آید، پایداری در برابر شدايد است که این خصیصه به درستی در وجود یوسف تبلور یافته است و در نوع خود، از جلوه‌های ویژه هنری داستان به شمار می‌رود.

### یوسف (ع) در مصر

فصل تازه حیات یوسف در مصر آغاز می‌گردد. یوسف، جمالی بدیع داشته که هر بیننده‌ای را تسخیر و واله و شیدای خود می‌کرد و بالاتر از آن خلق زیبا، صبوریت و وقار و لهجه ملیح و منطقی حکیمانه و نفسی کریمانه و اصلی نجیب داشته و این صفات، وقتی در فردی وجود داشته باشد، ریشه‌هایش در کودکی و در سیمایش ظاهر می‌گردد.<sup>۱۰</sup> این عوامل، زمینه یکی از مهیج‌ترین صحنه‌های داستان را در کاخ عزیز مصر فراهم می‌نماید. اولین پدیده‌ای که در کاخ عزیز، توجه یوسف را به خود جلب می‌کند، تفاوت محیط کاخ با زندگی مردمان مصر است. این پدیده، حس کنجکاری او را تحریک می‌کند. تفاوت زندگی درباریان با مردم عادی، باعث آزرده شدن روحیه لطیف او می‌شود.<sup>۱۱</sup> اما، ناگهان می‌بینیم یکی از شخصیت‌های فرعی داستان با استفاده از انگیزه جنسی و افسون‌زنانگی به قصد دلربایی یوسف، به او افسونگری می‌کند. گویا این بار یوسف در معرض سخت‌ترین آزمایشات قرار می‌گیرد. این صحنه از شگفت‌آورترین صحنه‌هایی است که به شدت خواننده و شنونده داستان را با ولع تمام، جهت تعقیب داستان به دنبال خود می‌کشاند.

این شخصیت فرعی، نقش شایان توجهی را در این داستان، ایفا کرده است. نقشی که در ابعاد تراژدی خود از توطئه برادران یوسف، دست کمی ندارد. زیرا نقش برادران یوسف و همسر عزیز، هر کدام ساختار هنری متوازنی را شکل می‌بخشد، بدین معنا که هر دو دارای مفاهیم همگونی هستند و هر دو بر شخصیت یوسف و تعیین سرنوشت این قهرمان، تأثیر می‌گذارد.<sup>۱۲</sup>

قرآن کریم در عین حال که در این بخش از صحنه، پرده‌داری اخلاقی نکرده است با دقت و ظرافت تمام به هنرنمایی پرداخته، وقایع و حوادث را به طور سربسته و زیبا، تبیین می‌نماید، اما غالب متون تفسیری هریک به فراخور ذوق خود، جزئیاتی از صحنه را استنباط کرده‌اند که بیش‌تر، ریشه در افسانه‌های یهود و نصاری دارد و از حقیقت به دور است.

از این رو، در این فراز داستان، صحنه‌ای بسیار مهیج را مشاهده می‌کنیم که بانویی هوس آلود، با وسوسه‌های گمراه کننده شیطانی یکی از پاکترین بندگان شایسته خداوند را به خود، فرامی‌خواند. از فحوائی آیات قرآن در این فصل و مقاومت یوسف در برابر خواسته‌های آلوده همسر عزیز، می‌توان به آسانی نتیجه گرفت که تسلط بر غریزه جنسی، امکان‌پذیر است و بزرگترین عبرتی که می‌توان در اینجا به دست آورد، الگو و اسوه بودن یوسف، به عنوان جوانی که در اوج طغیان شهوت قرار گرفته است اما با اتکال به قدرت خداوند و بهره‌مندی از تربیت نبوی به راحتی در برابر خواسته شیطانی او مقاومت می‌کند. در عین حال، پیامی که می‌توان از این صحنه از واقعه و شخصیت همسر عزیز استنباط کرد آن است که انحراف جنسی، انسان را به سمت نتایج می‌کشاند که به سودش نیست. لذا با دقت در این آیات، در می‌یابیم که همسر عزیز نه تنها به آرزویش نرسید، که این انحراف او را به سرنوشت اسفباری گرفتار کرد که تمام زنان شهر، از این انحراف متحیر شدند و یا اینکه تمایل پیدا کردند یوسف را از نزدیک مشاهده کنند. یکی دیگر از صحنه‌های زیبای داستان که ایفاگر آن، شخصیت برجسته یوسف می‌باشد، اصلاح زمینه‌های انحرافی همسر عزیز است. پس از آن که یوسف، خواب عزیز را تعبیر می‌کند، عزیز می‌خواهد به پاداش این عمل، یوسف را از بند رهایی بخشد. اما او، جهت اثبات حقانیت و پاکدامنی خود، از پذیرفتن این پیشنهاد، خودداری می‌کند. یوسف به فرستاده عزیز می‌گوید: «نزد آقای خویش برگرد و از او بپرس که حال آن زنانی که دست‌های خود را بریدند چگونه است؟ زیرا پروردگار من به نیرنگ آنان، آگاه است»<sup>۱۲</sup>

پس از آن که عزیز از زنان دربار، واقعه تلخ گذشته را جویا می‌شود، به حقایقی که سالیان طولانی در پرده ابهام قرار گرفته بود، دست می‌یابد. از پیامدهای این تدبیر که توسط یوسف، به کار گرفته می‌شود آن است که شخصیت مذکور از صورت یک زن گناهکار و هوسران به صورت یک زن نیکوکار مبدل می‌شود و اشتباه بودن رفتار خویش را اعلام و به پاکی یوسف اعتراف می‌کند و در

اصطلاح ادبیات داستانی، این شخصیت به صورت شخصیتی پویا، ترسیم شده است.<sup>۱۴</sup> یکی دیگر از صحنه‌های هیجان‌انگیز و زیبای داستان یوسف، گفتگوی زنان درباریان درباره همسر عزیز و سرزنش اوست. این صحنه نیز به سهم خود پرده از ماجرای فتنه گرانه همسر عزیز بر می‌دارد. این صحنه، از بدیع‌ترین صحنه‌هایی است که برگی از حقایقی را که در شخصیت یوسف (ع)، نهفته را ورق می‌زند.

قرآن کریم، این صحنه را بدین گونه ترسیم می‌کند: «و [دسته‌ای از] زنان در شهر گفتند: زن عزیز از غلام خود، کام خواسته و سخت خاطر خواه او شده است به راستی، ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم.»<sup>۱۵</sup>

آن گونه که از آیات بر می‌آید، منظور از زنان شهر، غیر از زنان درباریان که با همسر عزیز ارتباط دوستی داشته‌اند، نبوده است. لذا انتقاد آنها از همسر عزیز در واقع انتقادی از روی عفت و پاکدامنی و یا سرزنش همسر عزیز جهت خیانت نبوده است بلکه انتقاد آنان از حس حسادت آنان که از وجود شخصیت جذاب و زیبایی مثل یوسف محروم بوده‌اند، سرچشمه گرفته است. به هر صورت پس از آن که جلسه زنان شهر تشکیل می‌شود، همسر عزیز، یوسف را جهت پذیرایی از آنان فرا می‌خواند. یوسف که به درستی از اغراض پلید همسر عزیز و زنان شهر، آگاهی دارد، علی‌رغم میل باطنی خود، وارد مجلس مهمانان می‌شود. شاید بتوان گفت تلخ‌ترین لحظات عمر یوسف، آن لحظه‌ای است که قدم در مجلس زنان می‌گذارد. با ترسیم صحنه مهمانی زنان اشراف، می‌توان اذعان کرد که این جلسه از جهت خصوصیات ظاهری شخصیت‌هایی که به ایفای نقش می‌پردازند و محیطی که آراسته شده است، آن چنان دلربا و شورانگیز است که کم‌تر کسی می‌تواند تحت تأثیر القائنات شیطانی آن، قرار نگیرد. طراحی نوع پذیرایی نیز به نوبه خود از جنبه‌های بدیعی است که قرآن آن را ترسیم می‌کند. در حالی که زنان بر متکاهای گران بها تکیه زده‌اند و مشغول خوردن میوه هستند در همان حال یوسف از طرف همسر عزیز مأمور ورود در جلسه می‌شود. زنان به شدت، تحت تأثیر زیبایی یوسف و شخصیت متین و جذاب او قرار می‌گیرند و به جای کندن پوست میوه، به بریدن دستهای خود می‌پردازند. همسر عزیز که به هدف خود رسیده است، بی‌پروا عشق خود را به یوسف آشکار می‌کند و چنین می‌گوید: «این همان است که درباره او سرزنش می‌کردید آری من از او کام خواستم و او خود را نگه داشت



و اگر آنچه را به او دستور می‌دهم انجام ندهد قطعاً زندانی خواهد شد و حتماً از خوارشدگان خواهد شد.<sup>۱۶</sup>

می‌توان گفت، عامل اصلی پرده دری همسر عزیز که بی پروا، عشق خود را به یوسف اظهار می‌دارد، عکس‌العمل شدید زنان درباریان نسبت به یوسف است. آنها که شیدای شخصیت یوسف شده‌اند؛ آنچنان تحت تأثیر این صحنه قرار می‌گیرند که یکباره می‌گویند: «منزه است خدا، این بشر نیست. این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست»<sup>۱۷</sup>.

قرآن کریم این صحنه را بدین صورت ترسیم می‌نماید: «فلما رایته اکبرنه و قطعن ایدیهن و قلن حاش لله ما هذا بشراً ان هذا الا ملک کریم»<sup>۱۸</sup>. کلمه «اکبرنه» از اکبار، به معنای اعظام و بزرگداشت است و این کنایه است از حالت دهشت زدگی آنان به طوری که شعور و ادراک خود را به محض دیدن آن حسن و جمال از دست دادند و این حالتی است طبیعی و خلقتی در عموم مردم که هر کوچکی در برابر بزرگ و هر حقیری در برابر عظیم خاضع می‌گردد.<sup>۱۹</sup>

بالاترین نتیجه‌ای که از این صحنه می‌توان استنباط کرد، آن است که این عمل، بزرگ‌ترین درسی است که می‌توان به عنوان الگوی صداقت و پاکدامنی از آن، استفاده کرد که چگونه، جوان زیبایی در مجلسی که تمام چشمان هوسرانان به او دوخته و همه، تمنای وصال او را دارند، خداوند را ناظر بر اعمال خویش می‌بیند و احساس می‌کند اوست که در صحنه حاضر است و بدین طریق از خوف خالق بی‌همتایش بر خود می‌لرزد و تن به گناه آلوده نمی‌سازد و تسلیم هوس‌های زودگذر جمعی آلوده که حیات و زندگی را در لذت آنی و زودگذر خود می‌بینند، نمی‌گردد.<sup>۲۰</sup>

در صحنه دیگری از این واقعه، یوسف را در بین زنان درباریان که همچنان شیدای جمال زیبای او شده‌اند می‌یابیم. اکنون، او به زندان تهدید شده است. حالت زجرآوری، روح لطیف او را می‌آزارد. از شدت شرم و حیا، سرش را پایین می‌اندازد. عرق شرم، سراسر وجودش را فرا می‌گیرد و خود را در جهنمی حس می‌کند که شراره‌های آتش آن، از هر طرف احاطه‌اش کرده‌اند. در یک لحظه می‌یابد که پناهگاهی غیر از خدای متعال ندارد. زندان را در ذهن خود، مجسم می‌کند. ناگهان تصمیم خود را می‌گیرد و با قاطعیت رو به درگاه احدیت می‌کند و عرض می‌نماید: «رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه»<sup>۲۱</sup>. بدین ترتیب، یوسف می‌پذیرد، جسمش در زندان هوس آلوده همسر عزیز قرار گیرد اما روح بلند او در کمال آزادی به عبودیت خدا بپردازد و عفت و پاکدامنی

خود را با درخواست‌های ناروا، آلوده نسازد.

یکی دیگر از جلوه‌های بدیع داستان، صحنه‌ای است که زندان افتادن یوسف را تجسم می‌بخشد. آنچه از متون تفسیر بدست می‌آید، شخصیت یوسف آن چنان در زندان، زندان بانان را تحت تأثیر قرار می‌دهد که هیچ گاه به عنوان یک مجرم به او نمی‌نگرند. عشق به هدایت انسانها در یوسف، چنان است که با سعه صدر به رفع گرفتاری‌های زندانیان، اقدام می‌کند. لذا سیمای ملکوتی یوسف و اندیشه منطقی او همراه با اخلاق نیک و حسن خلق و دلداری پیوسته از زندانیان، او را به عنوان شخصیتی نیکوکار و گره‌گشا، معرفی می‌کند. این بخش از آیات، گوشه‌ای دیگر از شخصیت متین و مدبرانه یوسف را ترسیم می‌کند.

از جلوه‌های زیبای داستان که می‌توان در این بخش بدان اشاره کرد، تعبیر خواب دو نفر از هم زندانیان یوسف است که مدتی در دربار عزیز مصر دارای منصب و مقامی بوده‌اند. نگاه متفکرانه یوسف به آنان، حاکی از عشق به هدایت آنان است. در اینجا، یوسف با بیان زیبا و تعبیری روشن، بخشی از شخصیت برجسته خود را برای آنان، آشکار می‌کند. از آنجا که هدایتگری از رسالت‌های انبیای بزرگ است او ابتدا خطاب به دو رفیق زندانی خود و جهت اطمینان آنان به گوشه‌ای از علم خود اشاره می‌کند و در پی آن، زبان به توحید خداوند گشوده و با استدلال به اثبات واحد بودن خداوند و بطلان معبودهای دروغین پرداخت که زندانیان و سایر مردم به عبادت آنها می‌پرداختند.<sup>۲۲</sup>

بدین ترتیب، تعبیر رویای زندانیان از طرف یوسف بیان می‌گردد و یکی از آن دو، مجازات می‌شود و دیگری آزاد شده و در دربار عزیز به تصدی امور می‌پردازد.

از آنجا که هر داستانی، نقطه آغازی دارد که نتیجه آن در پایان به سرانجام می‌رسد، گویا، داستان نقطه فرود خود را آغاز کرده است. در این فراز از داستان به ارتباط یوسف با عزیز مصر می‌پردازیم. عزیز مصر که برخی از مفسران، او را با پادشاه مصر، دو شخصیت مستقل از هم می‌دانند در این داستان در سه موضوع به ایفای نقش می‌پردازد. اول، موضع او نسبت به یوسف در کشمکش او با همسر عزیز و دوم، رویایی که می‌بیند و یوسف آن را تفسیر می‌کند. سوم، واگذار کردن سرپرستی خزاین سرزمین مصر به یوسف.<sup>۲۳</sup>

با دقت در موضع گیری پادشاه در واقعه همسرش با یوسف به خوبی می‌یابیم که او دارای شخصیت

ضعیفی است که قادر به تدبیر امور خانواده‌اش نیست و به راحتی تسلیم فرمان همسرش می‌شود و یوسف را به زندان می‌افکند. اکنون، پادشاه مصر در کمال فروتنی در برابر یوسف، تعبیر خواب خود را از او می‌طلبد. مهم‌ترین اندرزی که از این بخش از داستان می‌توان استنباط کرد، آن است که تسلیم غیراصولی در برابر فرامین و تابع احساسات و عواطف بودن، انسان را به تباهی می‌کشاند و آدمی را به رفتاری وادار می‌کند که حسرتی جز ندامت در پی نخواهد داشت.

از ابعاد دیگر شخصیت پادشاه مصر، خوبی است که او درباره گاوها و خوشه‌های گندم می‌بیند و با اظهار عجز درباریان از تعبیر آن، گشودن گره کار را به یوسف می‌سپارد. این صحنه، باعث می‌شود که پادشاه بیش از گذشته به تدبیر و اندیشه ژرف یوسف واقف شود و جهت جبران ستمی که به یوسف، روا داشته است، دستور آزادکردن او را از زندان، صادر می‌نماید. زیبایی و جلوه هنری تعبیر یوسف از خواب پادشاه، آن است که وی گاو را به عنوان سمبل سال و چاق بودن آنها را بر فراوانی نعمات خداوند و لاغر بودن را نماد خشکسالی و سختی تعبیر می‌کند؛ و ابتکار زیبایش مبنی بر اندوختن گندم‌ها در انبار همراه با خوشه‌های آن برای آن بود که گذاشتن دانه درخوشه از فساد و تباهی آن، جلوگیری می‌کند.<sup>۲۴</sup>

از آنجا که آینده‌ای تلخ در انتظار مردم مصر است، تدبیر امور، مدیریتی شایسته می‌طلبد. لذا پس از آنکه عزیز مصر، یوسف را از زندان آزاد می‌کند جهت دلجویی او مصمم می‌گردد مسئولیت بخشی از امور را به او محول نماید. با پیشنهاد عزیز، یوسف، مسئولیت امور اقتصادی سرزمین مصر را قبول می‌کند و با به کار بستن تدابیر خاصی، مردم را از رنج و خشکسالی که گریبان آنان را خواهد گرفت، می‌رهاند. اکنون یوسف، خزانه دار پادشاه مصر شده است. با آغاز خشکسالی، اندک اندک انبارهای مردم از آذوقه، خالی می‌شود. از جمله سرزمین‌هایی که به شدت گرفتار قحطی شده بود، سرزمین کنعان بود که حضرت یعقوب و فرزندان او در آنجا سکونت داشتند. یعقوب که آوازه خزانه‌دار و وفور نعمت در مصر را شنیده بود به فرزندان خود توصیه کرد تا جهت تهیه غله به مصر، سفر کنند. لحظات شیرین مواجه شدن برادران یوسف با او، نزدیک می‌شود.

اما در اولین برخورد، آنان، یوسف را نمی‌شناسند. یوسف با مشاهده برادران، محرومیت و فقر و مصیبتی که بدان گرفتار بودند را از چهره آنان مشاهده کرد و این باعث شد که غمی سنگین،

قلب یوسف را احاطه کند. تمام صحنه‌های گذشته، از افکندن یوسف در چاه، آزار و اذیت آنان، گرفتاری‌هایی که همگی معلول حسادت برادران بود در ذهن یوسف، تداعی شد. بنابراین در این بخش از داستان، برادران یوسف در اولین برخورد با خزانه‌دار مصر، نقش دیگری از خود ایفا می‌کنند.

قرآن، اولین صحنه برخورد یوسف با برادرانش را این گونه توصیف می‌کند: «یوسف چون بارغله آنها را مهیا ساخت از آنان پرسید که شما برادر دیگری نیز دارید؟ گفتند: یک برادر پدری هم داریم. گفت می‌خواهم برادر پدری‌تان را نزد من در سفر دیگر بیاورید؛ نمی‌بینید که من مقدار زیادی از خواروبار به شما عطا کردم و بهترین میزبان شما بودم»<sup>۲۵</sup>.

یوسف با این گفتار می‌خواست به طور غیرمستقیم، پرده از حقایقی که سالیان دراز نهفته باقی مانده بود، بردارد. اما آن‌ها با این کنایه متوجه مطلب نشدند. می‌توان گفت، شاید یکی از دلایلی که آنها از کنایه یوسف پی به فحواي کلام او نبردند، این بود که آنها هیچ گاه باور نمی‌کردند یوسف از چاه نجات پیدا کرده و اکنون به منصب صدارت در مصر رسیده باشد.

یکی از لطایف داستان که دارای وجوه مشابه با صحنه بیرون بردن یوسف از نزد پدرش دارد در این جا تمثیل پیدا می‌کند. برادران یوسف از پدرشان درخواست می‌کنند که برادر کوچکشان، بنیامین را با خود به مصر برند. گویی تمام خاطرات یوسف در ذهن یعقوب، زنده می‌شود. البته برادران یوسف که در این موضوع، سابقه خوشایندی در نزد پدر ندارند با حالتی که حاکی از شرمندگی است با پدر به گفت‌وگو می‌پردازند. شرایطی فراهم می‌شود تا یعقوب به رفتن بنیامین رضایت می‌دهد، گرچه تفضل یوسف در پس دادن بهای آذوقه و برادران و نهادن آن در بار و بینه آنان در رضایت دادن یعقوب موثر بود، اما گویی حوادثی در آینده تحقق خواهد یافت که غم فراق یوسف را با فقدان بنیامین برای یعقوب، تجدید خواهد کرد.

پس از مدتی، کاروان فرزندان یعقوب وارد مصر می‌شود. به طور طبیعی، شدت اشتیاق دیدار یوسف با بنیامین سخت خوشایند بود. آن گونه که از متون تفسیری بر می‌آید، در ضیافتی که بدین مناسبت ترتیب داده شد، یوسف خود را به بنیامین معرفی می‌کند و نقشه‌ای را که جهت نگه داشتن او در مصر طراحی کرده است با او در میان می‌گذارد. پس از چند صباحی، کاروان کنعانیان از مصر خارج می‌شوند اما یک صحنه غیر مترقبه اتفاق افتاد که در نوع خود، عنصر هنری

داستان محسوب می‌شود و در زمینه داستان‌پردازی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. هنوز، کاروان مسافتی را طی نکرده بود که ناگهان از پشت سر کسی فریاد زد: «ای اهل کاروان قطعاً شما دزد هستید». این تهمتی بود که از طرف برادران یوسف به راحتی قابل پذیرش نبود. لذا با حالتی که حاکی از تعجب و آمیخته با ناراحتی بود به عقب برگشتند و خطاب به مصریان گفتند: «چه چیزی را گم کرده‌اید؟»

در اینجا، صحنه داستان، جلوه دیگری به خود می‌گیرد. مأموران حکومتی در صدد جست و جوی وسایل اهل کاروان هستند. اما تفحص را از وسایل سایر برادران آغاز می‌کنند و وسایل بنیامین را به تعویق می‌اندازند. این شگرد در نوع خود بی‌نظیر است زیرا اگر در همان لحظات اول پیمانه را از وسایل بنیامین بیرون آورده می‌شد، شکوه و زیبایی داستان به طور ناگهانی افول می‌کرد و جاذبه داستان در وقعه‌ای غیراصولی فرو می‌رفت.

اکنون پیمانه از وسایل بنیامین کشف شده است. اما برادران یوسف بار دیگر به تزویر و دروغ توسل می‌جویند که این پدیده نشانگر آن است که هنوز حس حسادت و کینه‌ای که نسبت به یوسف در دل داشتند هم چنان به قوت خود باقی است. زیرا مشاهده می‌شود که آنها در این حادثه ساختگی، یوسف را به دزدی متهم می‌کنند و در آن هنگام که یوسف یا نماینده او به برادران خود گفت: برادر کوچکتان بنیامین پیمانه شاه را دزدیده است. آنها گفتند: تعجبی ندارد اگر او دزدی کرده است، زیرا برادری داشت که او هم پیش از این دزدی کرده بود.

در این لحظه یوسف، با شنیدن سخنان برادران خود سکوت و آن را در دل پنهان کرد. اما با کنایه به آنها گفت شما بدحالت‌ترین خلق هستید برای آن تناقضی که در گفتار شما و آن حسدی که در دل‌های شما است و به خاطر این جرأتی که نسبت به ارتکاب دروغ در برابر عزیز مصر ورزیدید.<sup>۲۶</sup>

این صحنه نیز با فراز و نشیب‌های فراوانش، پرده از چهره برخی از حقایق نهفته در داستان بر می‌دارد و در واقع، مراحل معرفی یوسف به برادران یکی پس از دیگری طی می‌شود. طی گفت‌وگوهایی که بین اهل کاروان و یوسف انجام می‌شود، آثار و نشانه‌هایی از شناسایی یوسف بروز می‌کند. اما از آنجا که قلب آنها مملو از حسادت نسبت به یوسف است، نمی‌خواهند به راحتی زنده ماندن او را پس از حدود چهل سال، باور کنند. در پی این واقعه، بنیامین در مصر

باقی می‌ماند. اما برادر بزرگ آنها نیز طبق پیمانی که با پدر بسته است از رفتن به کنعان خودداری می‌ورزد و سایر فرزندان یعقوب به وطن خود بر می‌گردند.

گویا، یعقوب متوجه قضیه شده است و اکنون در فراق دو تن دیگر از فرزندان در ماتم نشسته است. همان گونه که مشاهده می‌شود بزرگ‌ترین پیامی که از این صحنه به دست می‌آید به کار گرفتن تدبیر و اندیشه در برابر توطئه‌ای است که جهت به انحراف کشاندن اذهان دیگران طراحی می‌شود. در اولین برخورد برادران یوسف با پدر، یعقوب به درستی متوجه می‌شود که در اینجا، توطئه‌ای نهفته است. البته او فرزندان را متهم به توطئه نمی‌کند بلکه او می‌باید که باقی ماندن دو نفر از فرزندان در مصر در پی حوادثی از قبل طراحی شده، انجام گرفته است که فراق آنها، صبر جمیل می‌طلبد.

از طرف دیگر این بخش از واقعه به ما می‌آموزد که امید به فضل و رحمت خداوند، بزرگترین سرمایه معنوی و روانی جهت غلبه بر مشکلات است که به درستی از طرف یعقوب به کار گرفته می‌شود. اندوه برادران در فقدان بنیامین و برادر بزرگشان و ندامت از اتفاقی که برای یوسف به وجود آورده بودند، سیلاب اشک از دیدگان آنان جاری ساخت اما این ندامت و پشیمانی غیر از عمل زشت آنان که از حس حسادتشان سرچشمه گرفته بود، چیز دیگری نبود.

پس از آن که گفت‌وگویی نسبتاً طولانی بین برادران یوسف با پدرشان انجام می‌شود، ناگهان صحنه داستان تغییر شگرفی می‌یابد. گویی حادثه‌ای اتفاق افتاده است که یعقوب در پی آن نسبت به فرزندان حکمی را صادر می‌نماید. قرآن، صحنه را این گونه بیان می‌کند: «یا بنی اذهبوا فتحسبوا من یوسف و اخیه ولاتیتسوا من روح الله<sup>۳۷</sup>».

این آیه، پیام تعجب‌انگیزی برای برادران یوسف به ارمغان می‌آورد. آنان، گمان می‌برند که یوسف در سقوط از چاه از بین رفته است. بنابراین، از این توصیه پدر سخت شگفت زده شده و حیران، در پی تعبیر پیام دستور و فرمان پدر بر می‌آیند. از طرف دیگر، پیام این آیه، لطیف‌ترین شعور انسانی و دقیق‌ترین عاطفه بشری نسبت به فرزند را ترسیم می‌نماید. به هر حال، برادران یوسف به توصیه پدر برای بار سوم راهی سرزمین مصر می‌شوند، اما این سفر، گویا سفری مخاطره‌آمیز است که در نهایت منجر به شناسایی یوسف و باز شدن گره از حقایقی می‌شود که در حدود چهل سال در پرده کتمان قرار داشته است.

فرزندان یعقوب در سومین برخورد با یوسف، چهره‌ای مملو از شرم و حیا که ندامت و پشیمانی از آن آشکار است به خود می‌گیرند. آنان، ابتدا زبان به تضرع می‌گشایند و تیره‌روزی خود را به واسطه خشکسالی برای یوسف بیان می‌کنند و از یوسف در خواست می‌کنند که این بار نیز علی‌رغم مشکلاتی که ایجاد کرده‌اند آذوقه‌ای درخور و کامل در مقابل بهای اندکی که همراه آورده‌اند، پرداخت کند. همان طور که مشاهده می‌شود در این صحنه، داستان چهره‌ای عاطفی به خود گرفته، گویا مجرمانی که معترف به جرم خود هستند در برابر قاضی عادل، اما رئوف و مهربانی قرار گرفته‌اند که امید عفو سراسر وجود آنان را به تسخیر خود درآورده است.

علامه طباطبایی در این بخش از کلام می‌گوید: وقتی به دربار یوسف بار یافتند و با او در خصوص طعام و آزادی برادر گفت‌وگو کردند خود را در موقف تذلل و خضوع قرار داده و در افت کلام - آن قدر که می‌توانستند - سعی نمودند. باشد که دل او را به رحم آورده، عواطفش را تحریک نمایند.<sup>۲۸</sup>

بحث‌ها، یکی پس از دیگری بین یوسف و برادران انجام می‌شود. هرچه زمان می‌گذرد، مطالب نهفته در داستان هویدا می‌شود. اوج عاطفی بودن داستان فرا می‌رسد. برخوردهایی که یوسف در هنگام گفت‌وگو انجام می‌دهد، همراه با تداعی فرمان تجسس درباره یوسف از طرف یعقوب در ذهن برادران یوسف، حالت خوف و رجایی ایجاد می‌کند، ناگهان این فکر در اذهان آنها خطور می‌کند که نکند عزیز مصر که اکنون در برابرشان ایستاده است، همان یوسف باشد.

این فکر، زمانی قوت می‌گیرد که ناگهان یوسف اختیار را از دست داده و خطاب به برادرانش می‌گوید: «هل علمتم مافعلمم بیوسف و اخیه اذانتم جاهلون»<sup>۲۹</sup>... همان گونه که بیان شده، مناعت طبع انسان در زمانی آشکار می‌شود که در موضع قدرت قرار گیرد و از انتقام نسبت به دشمن و کسی که به او آزار رسانده است، بگذرد و این پدیده از عواملی است که در گوشه گوشه داستان، به ویژه در این بخش از صحنه مشاهده می‌کنیم. در حقیقت، مجموع این سجایای زیبای اخلاقی است که شخصیت ممتاز یوسف را در داستان به عنوان الگو و اسوه انسانیت به تصویر می‌کشد. یکی دیگر از جلوه‌های زیبای داستان به ویژه، شخصیت والا و باکرامت یوسف در این لحظه، به نمایش در می‌آید. هنوز، سخنان یوسف تمام نشده بود که فرزندان یعقوب از روی حیرت و شگفت زده از عزیز مصر پرسیدند آیا تو همان یوسف هستی؟ به راستی که لحظات هیجان آفرین

و شورانگیزی بر فضای گفت‌وگوی آنان حاکم می‌گردد. یوسف به خوبی حالت و وضعیت روحی و روانی برادران را درک می‌کند. لذا او مصلحت نمی‌داند که بیش از این، برادران خود را در عذاب سختی که خود فراهم کرده‌اند، گرفتار ببینند لذا بلافاصله در پاسخ آنها می‌گوید: «انا یوسف و هذا اخی...» ولی برای اینکه شکر نعمت خدا را که این موهبت به او ارزانی داشته به جای آورده باشد و درس بزرگی به برادران بدهد اضافه می‌کند: «قد من الله علینا انه من یتق و یصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین»<sup>۳۰</sup>.

مشاهده می‌کنیم که فرزندان یعقوب (ع) به برتری و فضیلت یوسف در این بخش از داستان، اعتراف می‌کنند و خود را خطاکارانی می‌دانند که پیوسته در گناه به سر برده و در آتش حسادت خود سوخته‌اند. ناگهان، یوسف به سخن می‌آید و با قاطعیت تمام و از روی گذشت به آنان می‌گوید: «لا تثریب علیکم الیوم»<sup>۳۱</sup>. وی، سپس برای ارشاد برادران خود به یک مطلب اساسی و بالارزش تربیتی اشاره می‌کند. وی می‌گوید، دو چیز از پایه‌های اصلی سعادت و موفقیت انسان به شمار می‌رود، یکی این که آدمی در هر حال، طهارت نفس و پاکی روح خود را حفظ کند و از هر گونه گناه و آلودگی پرهیز نماید و دیگر این که در برابر مشکلات و سختی‌ها و ناکامی‌ها همواره ثابت قدم و شکیبنا باشد و ضعف و زبونی بروی، چیره نگردد.<sup>۳۲</sup>

در این لحظه، یوسف (ع)، جوایز حال پدر می‌شود. اما خبر غم‌انگیزی بر قلب یوسف سنگینی می‌کند و آن درد و رنج پدر و از دست دادن بینایی خود، در فراق یوسف است. با شنیدن این واقعه، یوسف به برادران خود می‌گوید: «اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه اُبی یأت بصیراً»<sup>۳۳</sup>. به این ترتیب فراز دیگری از داستان دل‌انگیز و زیبای یوسف با این صحنه به اتمام می‌رسد.

در بخش دیگری از داستان، به یکی دیگر از صحنه‌های هیجان‌انگیز آن، نگاهی می‌اندازیم. کاروان فرزندان یعقوب با خرسندی راهی سرزمین کنعان شدند. یعقوب، هنوز در داغ فراق یوسف و از واقعه سرقت ساختگی بنیامین، به شدت پریشان است. او درهاله‌ای از ابهام فرو رفته است. ناگهان، صحنه داستان دگرگون می‌شود، پریشانی و اضطراب جای خود را به امید می‌دهد. هلهله‌ای عجیب، خاندان یعقوب را فرا می‌گیرد. در این حین، گروهی حیرت زده به یعقوب چشم دوخته و گروهی او را از روی تمسخر و استهزاء مورد کنایه‌های خود قرار می‌دهند. او با قاطعیت ویژه‌ای به خاندانش اعلام می‌کند: «انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفننون»<sup>۳۴</sup>. این آیه به درستی کنایه‌ای است



از وصال یوسف. زمان ورود کاروان خاندان یعقوب فرا می‌رسد. در این جا می‌بینیم که داستان، شورانگیزترین حالات خود را به تصویر می‌کشد لحظاتی که فرزندان یعقوب پیراهن یوسف را بر روی پدر می‌اندازند و به واسطه قداست اعجاز‌انگیز آن، یعقوب احساس می‌کند، بنیامین خود را بازیافته و دنیا را به تمام جلوه‌های دل‌انگیزش مشاهده می‌کند. با مشاهده این صحنه یک بار دیگر برادران یوسف در مقابل پدر از شدت شرم و حیا، سرهای خود را پایین می‌اندازند و تمام وقایعی را که در این مدت اتفاق افتاده بود در ذهن خود تداعی می‌کنند. صحنه‌های داستان، حالات متضادی که هر لحظه در حال تغییر و تحول است می‌یابد. شدت پشیمانی از عملکرد، فرزندان یعقوب را و می‌دارد که ناگاه رو به پدر کنند و عرض نمایند: «یا اَبانا استغفرلنا ذنوبنا اِنَّا كُنا خاطئين»<sup>۳۵</sup>. و بدین ترتیب فرزندان یعقوب به اشتباه و گناه خود اعتراف می‌کنند.

آخرین صحنه واقعه یوسف با حرکت کنعانیان به مصر به وقوع می‌پیوندد. حرکت آل یعقوب باعث تحولی ژرف در تاریخ کشور مصر می‌شود. خاندان بنی اسرائیل پس از مطلع شدن از سرنوشت یوسف و جلال و شکوه او، راهی دیار مصر می‌شوند. در این میان، یعقوب علاوه بر طراوت دل‌انگیز دیدار فرزند، نشانه‌های قدرت خداوند را در این حادثه به عیان می‌بیند. در اینجا، اسلوب قرآن، آن است که به بیان جزئیات داستان نمی‌پردازد و قضاوت و نتیجه‌گیری از وقایع را بر عهده خواننده می‌گذارد.

کاروان بنی اسرائیل در مصر پس از مشاهده عظمت یوسف به شکرانه این نعمت الهی و عمق این موهبت، تحت تأثیر قرار گرفته و در برابر خدای متعال سجده شکر به جای می‌آورند. با تواضع و کرنش خاندان بنی اسرائیل در برابر یوسف و به سجده افتادن آنان، یاد ایام گذشته‌ای دور دست در ذهن یوسف و یعقوب زنده می‌شود. در این لحظه یوسف خطاب به پدرش می‌گوید: «یا اَبت هذا تاویل رویای من قبل قد جعلها ربی حقاً»<sup>۳۶</sup>. یوسف بلافاصله پس از بیان این مطلب با تعبیر «قد جعلها ربی حقاً» هر آنچه دارد به خدا نسبت می‌دهد و آنها را از لطف و نیکی خداوند می‌داند و این اوج معرفت و تسلیم یوسف در برابر عظمت خداوند است.

بنابراین، داستان جالب و شیرین یوسف به پایان می‌رسد و شخصیت با ایمان و صبوری که رنج انواع اهانت‌ها را دیده و موقعیت‌هایی را از دست داده است، خداوند این سختی‌ها را با آن چنان تقدیری جبران کرد که در ذهن هیچ کس خطور نمی‌کرد تا آنجا که وی به سرنوشت ملتی تسلط

یافت و زمام امور را در دست گرفت و به پاداش دنیوی خود نائل آمد. اما عطای اخروی وی هم چنان که از متن قرآن کریم بر می آید، مراتبی برتر و عالی تر دارد که در جهان عقیبی تحقق خواهد یافت.

### پی نوشت ها:

- ۱- علی اکبر دهخدا - لغت نامه ۵۲ / ۳۵۰
- ۲- شهاب کاظمی - تفسیر سوره یوسف (ع) / ۵
- ۳- ابوبکر عتیق نیشابوری - تفسیر سوره یوسف / ۱۳۵
- ۴- یوسف / ۴
- ۵- شهاب کاظمی - تفسیر سوره یوسف / ۱۵
- ۶- محمد جواد مغنیه - تفسیر المبین / ۳۰۳
- ۷- ناصر مکارم شیرازی - تفسیر نمونه ۳۲۲/۹
- ۸- دکتر محمود بستانی / جلوه های هنری داستان های قرآن ۳۵۹/۱
- ۹- شیخ طبرسی - مجمع البیان ۲۸۶/۱۲
- ۱۰- علامه طباطبایی - المیزان ۱۷۰/۱۱
- ۱۱- دکتر محمد احمد خلف الله - الفن القصصی فی القرآن الکریم ۳۰۲
- ۱۲- دکتر محمود بستانی، جلوه های هنری داستان های قرآن ۳۴۱/۱
- ۱۳- یوسف / ۵۰
- ۱۴- دکتر محمود بستانی - جلوه های هنری داستان های قرآن ۳۴۴/۱
- ۱۵- یوسف / ۳۰
- ۱۶- یوسف / ۳۲
- ۱۷- علامه طباطبایی - المیزان - ۲۳۵/۱۱
- ۱۸- یوسف / ۳۱
- ۱۹- شهاب کاظمی - تفسیر سوره یوسف / ۵۴
- ۲۰- همان / ۶۱
- ۲۱- یوسف / ۳۳
- ۲۲- دکتر محمود بستانی - جلوه های هنری داستان های قرآن - ۳۵۰/۱
- ۲۳- شیخ طبرسی - مجمع البیان ۳۳۱/۱۲
- ۲۴- علامه طباطبایی - المیزان ۳۵۴/۱۱
- ۲۵- همان ۳۶۴/۱۱

- ۲۶- صالحی نجف آبادی - جمال انسانیت / ۲۹۶  
۲۷- یوسف / ۸۷  
۲۸- علامه طباطبائی - المیزان ۱۱/۳۶۴  
۲۹- یوسف / ۸۹  
۳۰- یوسف / ۹۰  
۳۱- یوسف / ۹۲  
۳۲- صالحی نجف آبادی - جمال انسانیت ص ۲۹۹  
۳۳- یوسف / ۹۳  
۳۴- یوسف / ۹۴  
۳۵- یوسف / ۹۷  
۳۶- یوسف / ۱۰۰



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی